



این کتاب ششصد صفحه‌ای، که عنوان فرعی‌اش رسالت نبوغ است، شرح و روایت جامع و مفصلی از زندگی و تحول فکری لودویگ ویتگنشتاین ارائه می‌دهد. ویتگنشتاین خود در پایان عمر، در بستر مرگ، خطاب به دوستان غایبش گفته بود: «به آنها بگو زندگی فوق‌العاده‌ای داشته‌ام.» این گزاره کاملاً صادق است، و به همین دلیل نیز روایت زندگی او برای هر خواننده‌ای، حتی اگر هیچ آگاهی یا علاقه‌ای به فلسفه نداشته باشد، حکایتی بس جذاب و گیراست. مانک توانسته است آرای فلسفی ویتگنشتاین و پیوند آنها با زندگی و تجارب وی را با زبانی روشن بیان کند. اما نبوغ فشرده و حاد ویتگنشتاین چنان با شخصیت و اعمال او درآمیخته بود که حضور پراکنه‌اش در همه مراحل و فصول زندگی او به چشم می‌خورد؛ از تلاش دیوانه‌وارش برای مهاجرت به شوروی و زندگی در آنجا به عنوان یک کارگر ساده، تا ساختن کلبه‌ای در دورافتاده‌ترین منطقه نسرور و زندگی در تنهایی مطلق در فاصله پنجاه کیلومتری از نزدیکترین آبادی (بسیاری از مفاهیم و ایده‌های موجود در تراکتاتوس حاصل اقامت او در این کلبه در سال ۱۹۱۳ است که خود ویتگنشتاین آن را به لحاظ فلسفی غنی‌ترین و پرشورترین دوره زندگی خویش می‌دانست).

دلایل انتخاب این کتاب را کلاً می‌توان به دو گروه تقسیم کرد. گروه نخست به نوع یا ژانر این کتاب، یعنی همان زندگینامه نویسی (بیوگرافی و اتوبیوگرافی) مربوط می‌شود. این ژانر که ترکیبی از تاریخ‌نویسی و داستان‌سرایی است، یکی از قدیمیترین و درخشانترین دستاوردهای فرهنگ اروپایی است که در طول تاریخ برای مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و تأملات فلسفی، دینی، هنری، تاریخی و... نقش ابزار یا رسانه‌ای حیاتی را ایفا کرده است. اعترافات آگوستین قدیس (یکی از چند کتابی که ویتگنشتاین همیشه به همراه داشت) در مقام یکی از قدیمیترین اتوبیوگرافیها، نه فقط بیانگر شکل‌گیری نفس فردی و تنشها و تضادهای درونی آن است، بلکه در عین حال انباشته از تأملات فلسفی، کلامی، روانی، عاطفی، و هنری است. زندگینامه نشانگر تلاش آدمی برای فهم معنای زندگی خود و دیگری به یاری روایت، خاطره و بازاندیشی است. زندگینامه هم به جهت شکل و هم به لحاظ محتوا با کلیت عرصه فرهنگ، یا به زبان هگلی، عرصه روح عینی، سر و کار دارد، و از این رو می‌تواند نشانه یا شاخصی گویا برای کل فرهنگ محسوب شود. زندگینامه به لحاظ شکل، عناصری از حوزه‌های گوناگون را شامل می‌شود: تحقیق و پژوهش آکادمیک (جمع‌آوری و تحلیل فاکتورها و غیره) در حیطه علم، تخیل، ذوق و خلاقیت ادبی در حیطه هنر، حس تمییز و بصیرت روانشناختی، و دست آخر آگاهی و شناخت تاریخی. اما به لحاظ موضوع و محتوا نیز زندگینامه نویسی عملاً تمامی عرصه‌های حیات و

تجربه فرهنگی را دربرمی‌گیرد، و بسته به این که موضوعش روایت زندگی یک دانشمند باشد یا یک سیاستمدار، می‌تواند به طور مفصل به حیطه‌های گوناگون، از علم و سیاست و هنر گرفته تا ورزش و تجارت و جنگ، بپردازد. خصلت کلی زندگینامه در عین حال گویای این حقیقت است که معنا و ماهیت زندگی هر کس فقط زمانی آشکار می‌شود که بدان به مثابه یک کل یا یک کلیت زمانمند بنگریم و برای این کار نیز باید به هنر یا فن روایت‌گری متوسل شویم. اما این ایده پروسستی تبدیل زندگی به رمان یادآور این نکته نیز هست که همه ما در زندگی روزمره خود نیز فقط به یاری روایت و قصه‌گویی می‌توانیم زمان را به منزله امری بشری تجربه کنیم. نکته دیگری که باید بدان اشاره کرد، پیوند عمیق میان ژانر زندگینامه نویسی و مفاهیم فرد و فردیت است. فقط فرهنگی که برای فرد و فردیت ارزشی بنیادین قائل است ممکن است این تصور را در ذهن آدمی ایجاد کند که زندگی فردی می‌تواند محملی برای کشف و بیان حقیقت، تأمل درباب عمیقترین مسائل و تجارب بشری، و همچنین ابزاری بزا برای نقد اجتماعی و تاریخی باشد.

اما در مورد دومین گروه دلایل، یعنی دلایل مربوط به خود کتاب، فقط به ذکر این نکته بسنده می‌کنم که خواندن رسالت نبوغ بهترین راه آشنایی با پیچیدگی و غنای فوق‌العاده فرهنگ اروپایی است. ویتگنشتاین به فضای دانشگاهی و زندگی آکادمیک هیچ علاقه‌ای نداشت و به دوستان خود توصیه می‌کرد برای پرهیز از

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مراد فرهادپور

رسالت نبوغ

تنگی نفس و خفگی معنوی از خلاء فرهنگی کمبریج!) دور شوند؛ و وقتی از او می پرسیدند خودت چرا در اینجا مانده‌ای، پاسخ می داد: چون من خودم اکسیژن مورد نیازم را تولید می کنم! قرائت کتاب مانک این نکته را روشن می سازد که حتی نابغه بی نظیری چون ویتگنشتاین نیز خیلی بیش از آنچه خود می پنداشت مدیون فرهنگ اروپایی و تنفس در فضای سرشار از اکسیژن آن بود. حتی توانایی و قابلیت فردی او در تولید اکسیژن خویش نیز فقط به لطف همین فرهنگ و پایبندی سنتی آن به فردیت و ارزش قیاس ناپذیر هر فرد، امکان بروز یافت. وجود دو یا حتی سه زندگینامه

مفصل چند صد صفحه‌ای از شخصیتها و چهره‌هایی چون فروید (آنهم فقط به زبان انگلیسی) و همچنین وجود صدها اتوبیوگرافی یا بیوگرافی از چهره‌های درجه دو و سه خود بهترین گواه همین پایبندی است.

ویتگنشتاین فردی استثنایی، منزوی، خودخور، و بیزار از خودنمایی بود - و به همین سبب نیز در معاشرت‌ها و روابطش با محافل ادبی و حلقه‌های روشنفکری همواره دچار مشکل می شد - اما زندگی و نبوغ او، هر دو، به نحوی بارز نشان دهنده همان پیچیدگی و غنای فرهنگی است. این نکته بویژه زمانی

آشکار می شود که درمی یابیم ویتگنشتاین برای خلاص شدن از شر کل ثروت غظیمی که به ارث برده بود، گذشته از واگذاری بخشهایی از آن به سایر اعضای خانواده، مبلغ قابل توجهی را در اختیار سردبیر یکی از مجلات ادبی نوگرای آن زمان داد تا در میان گروهی از شاعران و هنرمندان تقسیم شود. گروهی شامل ریلکه، تراکل، کوکوشکا، آدولف لوس، الزه لاسکر-شولر، تئودور هاکر، کارل دالاگو و... (ریلکه با ارسال نامه‌ای تشکرآمیز پول را دریافت کرد، ولی گویا تراکل به دلیل حمله عصبی قادر نبوده به بانک برود)؛ و یا وقتی که درمی یابیم ویتگنشتاین فقط یک روز بعد از خودکشی تراکل به کراکو رسید، چون همان سردبیر از او خواسته بود برای کمک روحی که تراکل فوق‌العاده بدان نیاز داشت به ملاقات وی برود، زیرا هر دو آنها در جبهه با مشکلات مشابهی دست به گریبان بودند و با توجه به طبع دینی‌شان احتمالاً به مسائل مشابهی می‌اندیشیدند. این گونه ماجراها باعث می‌شود تا آدمی ناخودآگاه به این فکر فرو رود که شاید او در یکی از سفرها یا دوره‌های اقامتش در وین با X یا Y نیز روبرو شده باشد.

کتاب مانک، به گفته همه منتقدان، در ایجاد پیوند میان زندگی و فلسفه ویتگنشتاین بسیار موفق است، و قرائت آن یقیناً بهترین راه آشنایی با آرای فلسفی او برای خوانندگان عادی است. ولی در نهایت این کتاب، همانطور که منتقد گاردین گفته است، تصویر یا نگاره‌ای زیبا از یک زندگی زیباست.



Ray Monk

Ludwig Wittgenstein: the Duty of Genius,

Vintage Books, 1990